روزنامه شهروند
عضو انجمن صنفی مدیران رسانه و شرکت تعاونی مطبوعات کشور
فرهنگی. اجتماعی. سیاسی. اقتصادی
www.shahrvand-newspaper.ir
صاحب امتیاز: جمعیت هلال احمر
مدیر مسئول: عبدالرسول وصال
نشانی: تهران، فلکه دوم صادقیه ابتدای بزرگراه محمدعلی جناح کوچه شهید طاهریان، شماره ۲۴
کدپستی: ۱۴۸۳۷۷۸۶۱۷
فکس: ۴۴۹۵۶۱۰۰
تلفن: ۷- ۴۴۹۵۶۱۰۱
تلفن روابط عمومی: ۴۴۹۵۶۱۰۹
چاپ: جام جم
توزیع: شرکت دنیای اقتصاد تابان
تلفن: ۸۷۷۶۲۲۰۰
امور شهرستان‌ها: ۸۷۷۶۲۲۰۱
تلفن سازمان آگهی ها: ۲-۴۴۹۵۶۲۰۰
فکس: ۴۴۹۵۶۲۰۳
میثاق نامه اخلاق حرفه ای روزنامه شهروند را در سایت بخوانید
http://shahrvand-newspaper.ir/Misagh_Name
telegram.me./Shahrvand_Newspaper
instagram.com/Shahrvand-Newspaper

صفحه آخر

این شرح بی‌نهایت

هر که از بین گروهی، کسی را به کار گمارد درحالی که در بین آنها خداپسندتر از او وجود داشته باشد، به خدا خیانت کرده است.
حضرت محمد(ص)

خنجر کین

این چه حالست که از سر کله انداخته‌ای
مست و بیخود شده از خانه برون تاخته‌ای
تیغ صیقل زده در مشت و سپر از پس پشت
نرد کین باخته و ساز جدل ساخته‌ای
ساق بالا زده و ساعد کین برچیده
رخ برافروخته و تیغ برافراخته‌ای
گاه با دوست درآویخته گه با دشمن
چون حریفان دغا نرد دغل باخته‌ای
بیم آنست که از پارس برآید غوغا
این چه فتنه است که در شهر درانداخته‌ای
ما چو پروانه کمر بسته به جانبازی تو
تو چرا شمع صفت این همه بگداخته‌ای
هیچ کس را به جهان مهر تو باقی نگذاشت
حالی از کینه پی قتل که پرداخته‌ای
مگرت گفت کسی ماه فلک همسر توست
که تو مریخ صفت خنجر کین آخته‌ای
یا کسی گفت قدت سرو چمن را ماند
که تو در ناله چو بر سرو چمن فاخته‌ای
ماه کی جام کشد سرو کجا تیغ زند
خویش را از دگران حیف که نشناخته‌ای
هست مداح امیرالامرا قاآنی
نشناسی مگرش هیچ که ننواخته‌ای
قاآنی

تقویم تاریخ

ایمیل صفحه آخر: safhehakhar@shahrvand-newspaper.ir

رخداد

- به **رسمیت** شناخته‌شدن موجودیت ایالات متحده آمریکا توسط فرانسه (۱۷۷۸ میلادی)
- تصویب نخستین **قانون مطبوعات** در ایران توسط مجلس شورای ملی (۱۲۸۶ میلادی)
- اعطای **حق رأی** مشروط و شرکت در انتخابات به زنان بالای ۳۰ سال در انگلستان (۱۹۱۸ میلادی)
- آغاز حکمرانی **الیزابت دوم** ملکه بریتانیا، کانادا، استرالیا، نیوزلند و دیگر ممالک مشترک‌المنافع در پی مرگ جرج ششم (۱۹۵۲ میلادی)

طلوع

- **رونالد ریگان**- بازیگر سینما و سیاستمدار، چهلمین رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا از حزب جمهوریخواه (۱۹۱۱ میلادی)
- **فرانسوا تروفو**- فیلمساز و از بانیان موج نوی سینمای فرانسه (۱۹۳۲ میلادی)
- **باب مارلی**- خواننده صاحب سبک رگی، نوازنده گیتار و فعال اجتماعی جامائیکایی (۱۹۴۵ میلادی)
- **جین یونگ**- معروف به لوئیس چا، از معروف‌ترین رمان‌نویس‌های چینی معاصر و یکی از بنیانگذاران روزنامه مینگ پائو در هنگ کنگ (۱۹۲۴ میلادی)

غروب

- **کارلو گولدونی**- نمایشنامه‌نویس شهیر ایتالیایی، از بزرگترین نمایشنامه‌نویسان اروپا و نویسنده تعدادی از بهترین و محبوب‌ترین نمایشنامه‌های کمدی جهان چون: نوکر دو ارباب (۱۷۹۳ میلادی)
- **جرج ششم**- با نام کامل آلبرت فردریک آرتور جرج، پادشاه بریتانیا در سال‌های جنگ جهانی دوم (۱۹۵۲ میلادی)
- **امیر عبدالکریم ریفی**- سردار مسلمان مراکشی، پرچمدار مبارزه با استعمار فرانسه و اسپانیا در مراکش (۱۹۶۳ میلادی)
- **گری مور**- آهنگساز، گیتاریست و خواننده نامدار اهل ایرلند شمالی، پیشرو سبک بلوز راک در جهان (۲۰۱۱ میلادی)

قاب کوچک

پایتخت روسیه این روزها سرمایی کشنده را تجربه می‌کند. بنا بر برخی گزارش‌ها سرمای قطبی هفته‌های اخیر در مسکو طی یک قرن گذشته بی‌سابقه بوده است. در این تصویر یک افسر گارد احترام به رغم بارش برف و سرمای استخوان‌سوز در حال پاسداری از مقبره سرباز گمنام است. عکس: ماکسیم شمتوف/Reuters

کیوسک

«هنر موسیقی» با ساز آمد

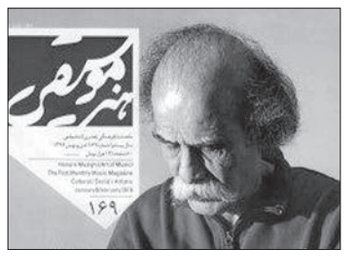

یکصد و شصت و نهمین شماره ماهنامه «هنر موسیقی»، با مطالبی پیرامون موسیقی ایران و جهان و با محوریت هنر سازسازی و یحیی تارساز، ویژه دی و بهمن ۱۳۹۶ به صاحب امتیازی و سردبیری مهدی ستایشگر منتشر شده است. در سرمقاله این شماره به قلم مهدی ستایشگر با عنوان «همیشه حق با مردم است»، ابتدا نوشته‌ای از هوانس آبکاریان معروف به یحیی‌خان، تارساز مشهور ایران که سال ۱۳۰۶ در تشکر از مدیر مجله ناهید منتشر شده بود را آورده و در ادامه به معرفی یحیی تارساز اصفهانی و هنر او پرداخته است. در بخشی از این مقاله می‌خوانیم: «یحیی از نخستین برپادارندگان نمایشگاه ساز بوده است که میهمانان نوازنده و سازنده تار در یک روز تمام همراه با ناهار دیگ جوش که طبخی مطبوع و خانقاهی است، مرغوبیت سازهای او را تایید می‌کردند. مرغوبیت ساز یحیی را می‌توان معلول توجه وی به دو مرحله از زندگی و محک‌زدن سازهایش هنگام دعوت از استادان و امتحان سازها در دست آنان و اظهار نظرهای آن ارجمندان هنرمند دانست.» در ادامه مطلبی با عنوان «رشته‌های دوستی بر ساز تار؛ از ساخت تا نواخت» از داریوش طلایی، نوازنده پیشکسوت درباره محمود فرهمند، سازنده پیشکسوت ساز تار و از بنیان گذاران مرکز سازسازی چاووش و دوستی دیرینه این دو کار شده و همچنین گفت‌وگویی مفصل با محمود فرهمند انجام شده است که تصویر جلد این جلد از ماهنامه به محمود فرهمند در همین گفت‌وگو اختصاص دارد. در این شماره از ماهنامه «هنرموسیقی» همچنین می‌توان مطالبی درباره سازندگان تار از گذشته تا به حال و چگونگی ساخت ساز، نقد موسیقی به زبان ساده، سبک‌های موسیقی و اینکه آیا سبک‌های موسیقی منقرض می‌شوند، برخی از مشکلات پزشکی نوازندگان سازهای بادی برنجی، قسمت پایانی «دست‌نویس پنهان‌شده کنسرتوی ویلن روبرت شومان و سرنوشت غم‌انگیز آن» نوشته هلموت فون اولمان با ترجمه رامین ورزنده و ذیل عنوان «موسیقی در سینمای وحشت» قسمت پایانی «از آواز کلیسایی تا موسیقی الکترونیک، بررسی موسیقی فیلم تلألو» را مطالعه کرد. به گزارش ایبنا، از دیگر مطالب این ماهنامه می‌توان به گفت‌وگوی محمدجواد کسایی با علی‌اصغر شاهزیدی درباره وضعیت فعلی موسیقی با عنوان «آن سوتر از تکرار»، نگاهی به زندگی اجتماعی و هنری و اشعار ابوالقاسم حالت به قلم مهدی ستایشگر و با عنوان «بی تو شط دگری می‌رود از چشم تر من»، سرگذشت اکبر نوروزی، تارنواز اصفهانی به روایت حسن کسایی و به قلم مهدی فیروزیان و مقاله‌ای از محسن گلتاش با عنوان «از کرافت ورک تا شیلر» اشاره کرد. یکصد و شصت و نهمین شماره ماهنامه فرهنگی، هنری، اجتماعی «هنر موسیقی»، ویژه دی و بهمن ۱۳۹۶ در ۸۰ صفحه و قیمت ۱۲ هزار تومان منتشر شده است.

پارک شهر

قصه بی‌پایان

مریم سمیع‌زادگان
نویسنده

عصر زمستان است، آفتاب زده روی تپه برفی کنار نیمکتی که روی آن نشسته‌ایم، برف طلایی شده و چشم را می‌زند. پوست زیر چانه، خط صاف و تمیز کمان ابرو، چتری‌های سفید مو، بیشتر از همه صدایی که سرشار از مهربانی است. مکث میان جمله‌هایش عجیب به دل می‌نشیند، انگار نه انگار اولین بار است همدیگر را می‌بینیم. هربار که لبخند می‌زند، بی‌اختیار لبخند می‌زنم. با انگشت استخوانی‌اش، دیوان حافظ جیبی را ورق می‌زند و می‌گوید: «بگذار تفالی بزنیم ببینیم نظر حضرت حافظ چیست؟» می‌خواهم بپرسم نظر حضرت حافظ در مورد چی چیست؟ که مجال نمی‌دهد و از زبان حافظ می‌خواند: «راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست، آن جا جز آن که جان بسپارند چاره نیست، هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بود، در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست.» چهار انگشت را لای کتاب می‌گذارد و آن را می‌بندد. دست دیگرش را روی دهان می‌گذارد و ریز می‌خندد. پیش خودم فکر می‌کنم لابد زعفران توی غذای ظهرش زیاد بوده که لب باز می‌کند: «عاشق عباس، پسر معصوم خانم شده بودم... من، آذر، شاگرد اول مدرسه و یکی یک‌دانه خانه پدر، عاشق عباس پسر معصوم خانم خیاط شده بودم. پانزده سالم بیشتر نبود و سره را از ناسره تشخیص نمی‌دادم. فکر می‌کردم سقف آسمان پاره شده و همین یک پسر از آن بالا افتاده پایین و سهم من از تمام دنیا همین یک‌نفر است. معصوم خانم ته کوچه‌مان خیاط خانه داشت...» انگشت را می‌برد پشت سر و نمی‌فهمم کجا را نشانم می‌دهد. لبخند می‌زند: «...اعظم خانم، مادرم به هر بهانه پارچه می‌برد پیش معصوم خانم، مخصوصا دم عید. قبولش داشت، می‌گفت کارش را بلد است، طوری برش می‌زند و لباس را قد و اندازه آدم درمی‌آورد که لاغری‌اش پیدا نمی‌شود. از لاغربودنش راضی نبود، آخر آن موقع‌ها لاغری مثل امروز مد نبود و زنی زیبا بود که یک پرده گوشت داشت...» باز لبخند می‌زند، این بار گله گشادتر. زیپ کیفش را می‌کشد و حافظ کوچکش را توی آن جا می‌دهد. کرم دستش را از داخل کیف درمی‌آورد و دو خال روی پوست دست چروکش می‌زند و بعد آن را پرت می‌کند توی کیف. دست‌ها را روی هم می‌مالد و ادامه می‌دهد: «...توی همان پارچه بُردن‌ها و مدل انتخاب کردن‌ها، یک‌بار در خیاط خانه باز شد و عباس با مُشتی قرقره و زیپ و کش وارد اتاق شد و بدون سلام و خداحافظی آنها را گذاشت کف دست معصوم خانم متر دور گردن و از در بیرون رفت. مادر بیچاره‌اش آن روز کلی سرخ و سفید شد و از بی‌ادبی پسرش عذرخواهی کرد. لابه‌لای حرف‌هایش هم گفت که این ته‌تغاری نه اهل درس است و نه اهل کار. گویا زن بینوا هر کاری کرده بود، عباسش سر عقل نیامده بود، یک پا ایستاده بود و چهار گوشه کتاب را بوسیده بود و گذاشته بودش روی تاقچه... از لبی که مادر به دندان گزید، پیدا بود دلش حسابی برای معصوم خانم سوخته، من اما حال غریبی داشتم، قلبم به تاپ‌تاپ افتاده بود...» چندبار کف دستش را روی سینه می‌کوبد و باز لبخند می‌زند: «زنجیر دور گردن، موهای فر ریز تا روی شانه، کفش‌های نوک‌تیز...» سر دو انگشتش را اول روی گلو و بعد روی شانه می‌گذارد و سر آخر هم طوری توی هوا امتدادشان می‌دهد و نوک آنها را به هم می‌رساند که تیزی کفش عباس می‌آید جلوی چشمانم. این‌بار نوبت من است که لبخند بزنم، حرف می‌آید تا نوک زبانم که بگویم چه عتیقه‌ای بود این عباس آقا، پشیمان می‌شوم، با خودم فکر می‌کنم نکند معشوق به وصال رسیده که آن‌قدر سرخوش است و مدام لبخند می‌زند که تلفنش زنگ می‌زند و نمی‌دانم چه می‌شنود که لبخند روی لب‌هایش می‌ماسد. راست گفته‌اند فاصله خوشی تا ناخوشی یک‌دم است، یکهو از نیمکت پارک کنده می‌شود و با عجله سمت در می‌رود. معصوم خانم قیچی باز توی دست، عباس کاکل به سر، اعظم خانم لب به دندان و روی لپ زنان، همگی سرگردان توی سرم می‌چرخند و می‌چرخند و من می‌مانم مستأصل، با قصه‌ای که ته نداشت. نمی‌دانم چرا یاد مادربزرگ می‌افتم، همیشه می‌گفت حواست باشد، قیچی باز شگون ندارد.

پیشخوان

تحلیل راز و رمزهای فیلمسازی تارانتینو در یک کتاب

کتاب «کارگردانی به سبک تارانتینو» نوشته کریستوفر کنورتی، با موضوع رازهای بصری داستان‌گویی پرمخاطره به سبک تارانتینو، از سوی نشر چترفیروزه منتشر شد. در این کتاب توصیف صحنه به صحنه شش فیلم از این فیلمساز مطرح و صاحب‌نام در بخش‌های مختلف آورده شده و خواننده با طراحی نماها و شگردهایی که تارانتینو در آن استاد است، به خوبی آشنا می‌شود. فیلم‌هایی مانند: «حرامزاده‌های لعنتی»، «بیل را بکش»، «داستان عامه‌پسند»، «جنگوی از بندرسته» و... در این کتاب بررسی و تحلیل می‌شوند. در این کتاب خواننده با ترفندهای داستان‌گویی تارانتینو و خلاقیت‌هایی که با دوربین انجام می‌دهد، آشنا می‌شود. صحنه‌هایی که برای این کتاب انتخاب شده‌اند، از بین شاهکارهای فراموش‌نشدنی تارانتینو هستند تا خواننده بیشترین بهره را از این کتاب ببرد. خواننده پس از خواندن این کتاب کم‌حجم و جمع‌وجور می‌تواند به درک درستی از دیدخلاقانه تارانتینو برسد و فیلم‌سازان تازه‌کار می‌توانند صحنه‌های فیلم خود را با درک بهتری از تمهیدات بصری بسازند. در این کتاب به مباحثی مانند نمای معرف، جزییات نماها، نشان دادن سوژه در حالات مختلف، عکس‌العمل شخصیت، نماهای بسته، حرکت دوربین و... در فیلم‌های تارانتینو پرداخته می‌شود. خواننده با این مباحث می‌تواند به درک درستی از قاب‌بندی تصاویر در این فیلم‌ها برسد و به توصیه مولف این کتاب بهتر است تا قبل از خواندن این کتاب، چند تا از فیلم‌های مورد بحث را تماشا کند و همزمان با تماشای فیلم، تحلیل هر صحنه را بخواند. از جمله مباحثی که در این کتاب مطرح و به شکل مفیدی ارایه شده، بحث «تنش فزاینده» است. کوئنتین تارانتینو استاد تنش، تعلیق و لحظه‌های دلهره‌آور است. این کتاب به خواننده نشان می‌دهد که چرا برخی از این لحظات در فیلم‌های این فیلم‌ساز برجسته، به خوبی از آب درآمده‌اند و یک فیلم‌ساز چگونه می‌تواند آن‌ها را به شکل موثری در آثار خود به کار ببرد. مولف این کتاب، کریستوفر کنورتی، نویسنده، کارگردان و تهیه‌کننده‌سری پرفروش دکوپاژهای مرجع سه جلدی است. فیلم «آئین مجسمه‌ساز» نیز از آثار مطرح اوست. کنورتی در مقدمه کتاب می‌نویسد: «کوئنتین تارانتینو استاد تنش، تعلیق، لحظه‌های دلهره‌آور، گفت‌وگوهای خیره‌کننده و شوخی‌های احمقانه است. این کتاب به شما نشان می‌دهد که چرا بعضی از لحظات فیلمش به‌خوبی از آب در می‌آیند و شما چگونه می‌توانید آن‌ها را به شکل مؤثری در فیلم‌های خود به کار ببرید. مطمئناً شما نمی‌خواهید از تارانتینو کپی کنید. بسیاری از مردم بدون آنکه بدانند چه چیزی وجه تمایز کارهای تارانتینو است، تنها از کارهایش کپی می‌کنند که نتیجه‌اش فقط خشونت‌های بی‌معنی و فحش و بدوبیراه است. وقتی کسی از تارانتینو عیناً تقلید می‌کند، متأسفانه نتیجه‌اش فقط یک آشغال شرم‌آور می‌شود...» کتاب «کارگردانی به سبک تارانتینو» نوشته کریستوفر کنورتی با ترجمه عطیه اخویان طهرانی از سوی نشر چترفیروزه در شمارگان ۱۵۰۰ و با قیمت ۱۰ هزار تومان راهی بازار کتاب شده است.

از هر دری سخنی

آینه

ما در یک خانواده خیلی فقیر در یک دهکده دور افتاده زندگی می‌کردیم. روزها در مزرعه کار می‌کردیم و شب‌ها از خستگی زود خوابمان می‌برد. کلبه ما نه اتاقی داشت، نه اسباب و اثاثیه‌ای و نه حتی نه نور کافی. از برداشت محصول هم فقط آنقدر گیرمان می‌آمد که شکم پدر و مادر و دو تا بچه سیر شود. یک سال محصولمان بیشتر از سال‌های پیش شده بود، بیشتر از همیشه پول گرفتیم. یک شب مامان ذوق زده یک مجله خاک خورده و کهنه را از توی صندوقش بیرون کشید و از داخل آن یک عکس خیلی خوشگل از یک آینه نشانمان داد. همه با چشم‌های هیجان‌زده عکس را نگاه می‌کردیم. مامان گفت: «ببایید این آینه را بخریم، حالا که کمی پول داریم.» ما پیش از این هیچ وقت آینه نداشتیم. این هیجان انگیزترین اتفاقی بود که می‌توانست برایمان بیفتد. پول را دادیم به همسایه‌مان تا وقتی به شهر می‌رود آن آینه را برایمان بخرد. سه روز بعد وقتی همه داشتیم در مزرعه کار می‌کردیم، صدای همسایمان را شنیدیم که یک بسته را از دور به ما نشان می‌داد. چند دقیقه بعد همه در کلبه دور مامان جمع شدیم. وقتی بسته را باز کرد مامان اولین کسی بود که رو به پدرم جیغ زد: «وای تو همیشه می‌گفتی من خوشگلم، واقعاً من خوشگلم!» بابا آینه را دستش گرفت و نگاهی در آن کرد. همین طوری که سبیل‌هایش را تاب می‌داد و لبخند ریزی می‌زد با آن صدای کلفتش گفت: «آره. منم خشنم، اما جذابم، نه؟» نفر بعدی آبجی کوچیکه بود: «مامان، واقعا چشم‌هام به تو رفته‌ها!» با عجله آینه را از دستش قاپیدم و در آن نگاه کردم. در ۴ سالگی یک قاطر به صورتم لگد زده بود و صورتم از ریخت افتاده بود. وقتی تصویرم را دیدم، فریاد زدم: «من زشتم! من زشتم!» بدنم می‌لرزید، دلم می‌خواست آینه را بشکنم، همین طور که دانه‌های اشک از چشمانم سرازیر بود به مامان گفتم: «یعنی من همیشه همین ریختی بودم؟» او جواب داد: «آره عزیزم، همیشه همین شکلی بودی.» پرسیدم: «و تو و بابا همیشه من رو دوست داشتین؟» مامان جواب داد: «همیشه دوستت داشتیم.» پرسیدم: «آخه چرا؟» و او پاسخ داد: «چون تو پسر ما هستی. بخش از وجود ماهستی!»

فوکوس
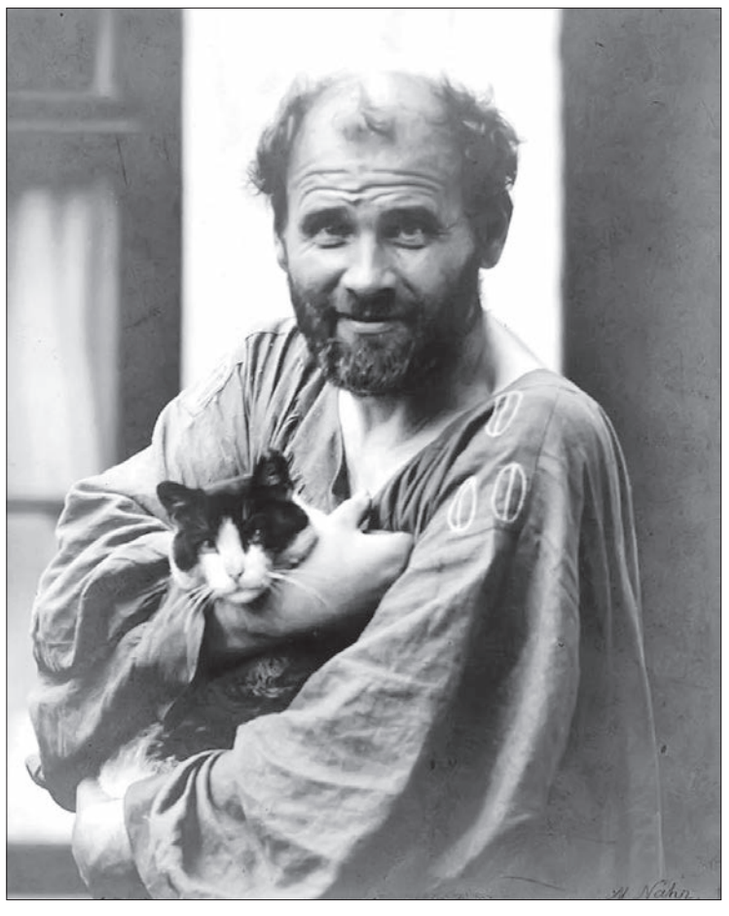
۱۰۰ سال پیش، برابر با ششم فوریه ۱۹۱۸ میلادی، گوستاو کلیمت، نقاش نمادگرای اتریشی در شهر وین درگذشت. کلیمت از برجسته‌ترین اعضای هنر نوی وین به نام «جدایی وین» بود. کارهای برتر او عبارتند از نقاشی، نقاشی‌های دیوارنما، انگاره و کارهای هنری دیگر که بسیاری از آن‌ها در نگارخانه انجمن جدایی وین به نمایش گذاشته شده‌اند. محبوبیت و افزایش قیمت تابلوهای گوستاو کلیمت در حراجی‌ها از سده بیستم میلادی آغاز شد. کلیمت طراحی زبردست بود. از او بیش از سه هزار طراحی باقی مانده، که از نگاه دقیق و دست پرقدرت او خبر می‌دهند. قلم جسور و چابک او در رسم پیکرها و حالت‌های انسانی، به گروهی از هنرمندان جوان‌تر مانند اگون شیله درس بسیار داد.